

فرهنگ افسانه های مردم ایران

(جلد شانزدهم)

(۵، ۱)

(شامل ۸۱ افسانه ایرانی)

علی اشرف درویشیان

رضا خندان (مهآبادی)

فهرست

هـ

۱. هالو رمضان (۱)..... ۱۳
۲. هالو رمضان (۲)..... ۱۷
۳. هالو هیبتض و تعبیر خواب..... ۲۱
۴. هَتک مَتک..... ۳۵
۵. هدهد..... ۳۹
۶. هدیه دختر سوم..... ۴۳
۷. هر جور اراده کنی، آن جور زندگی می کنی..... ۴۹
۸. هر کس گفت چُش، آن قدر می زندش تا زنده شود..... ۵۳
۹. هر که حرف بزنه باید گوساله را آب بده..... ۵۷
۱۰. هر کی حرف بزنه باید به گوساله آب بده..... ۵۹
۱۱. هر مز..... ۶۱
۱۲. هزار مگس کش..... ۷۷
۱۳. هزار و دو دَرَه..... ۸۱
۱۴. هزار و یک شب..... ۸۳
۱۵. هفت برادر (۱)..... ۸۵
۱۶. هفت برادر (۲)..... ۹۳
۱۷. هفت برادر (۳)..... ۹۷
۱۸. هفت برادر (۴)..... ۱۰۱
۱۹. هفت برادران (۱)..... ۱۰۳
۲۰. هفت برادران (۲)..... ۱۰۷
۲۱. هفت برادران (۳)..... ۱۱۳
۲۲. هفت برادران (۴)..... ۱۱۷
۲۳. هفت برادر و یک خواهر (۱)..... ۱۲۱
۲۴. هفت برادر و یک خواهر (۲)..... ۱۲۷

۱۳۳	۲۵. هفت برار و یه دَدُو
۱۳۷	۲۶. هفت تا دختر و ...
۱۴۷	۲۷. هفت تا زن دماغ بریده
۱۵۳	۲۸. هفت جفت کفش آهنی، هفت تا عصای آهنی
۱۶۳	۲۹. هفت خواهر
۱۶۷	۳۰. هفت خواهران
۱۷۱	۳۱. هفت خواهر که بی تقصیر طلاقشون دادند
۱۷۷	۳۲. هفت خواهر و یک خواهر
۱۸۱	۳۳. هفت دختر (۱)
۱۸۵	۳۴. هفت دختر (۲)
۱۸۹	۳۵. هفت دختران
۱۹۳	۳۶. هفت دختر و دیو
۱۹۷	۳۷. هفت دختر و دیو
۲۰۱	۳۸. هفت دی دی و دیو
۲۰۵	۳۹. هفت دیو و دو برادر
۲۰۹	۴۰. هفت سربریده
۲۱۳	۴۱. هفت کچلون
۲۲۷	۴۲. هفت کور
۲۳۳	۴۳. هفت گرگه
۲۳۵	۴۴. هفت گل، هفت برگ چنار
۲۳۹	۴۵. هفت محمّد، هفت علی، هفت فاطمه
۲۴۵	۴۶. هِلِّلم، نِلِّلم
۲۵۱	۴۷. هَلَه گت به گت
۲۵۵	۴۸. همدم نادان
۲۵۷	۴۹. همنام
۲۶۵	۵۰. همه دان
۲۶۹	۵۱. هندباد
۲۷۷	۵۲. هُنزیکو یا سوسکو
۲۸۱	۵۳. هور از دبه، هور به دبه
۲۸۵	۵۴. هیزم شکن و مرد نورانی

ی

۲۸۹	۵۵. یار بد بدتر بود از مار بد
۲۹۵	۵۶. یار نجوا
۲۹۹	۵۷. یتیم زرنگ
۳۰۳	۵۸. یَخ چُدُر
۳۰۵	۵۹. یک بار جستی ملخک، دوبار جستی ملخک
۳۱۳	۶۰. یک بار جستی ملخک
۳۱۷	۶۱. یک تنه
۳۲۳	۶۲. یک خشت طلا، یک خشت نقره
۳۲۹	۶۳. یک زن یا دو زن
۳۳۳	۶۴. یک سیر، یک سیر و نیم
۳۳۹	۶۵. یک قصه
۳۴۱	۶۶. یک کچل و چهل دزد
۳۶۱	۶۷. یک کلاغ چهل کلاغ
۳۶۵	۶۸. یک کیش و یک جیش
۳۶۷	۶۹. یک گردو بینداز بیاید
۳۷۹	۷۰. یک لوطی
۳۸۹	۷۱. یک مشت، دو مشت
۳۹۱	۷۲. یک مشت، نیم مشت
۳۹۵	۷۳. یک مغز بادام
۳۹۹	۷۴. یک وجب قد و دو وجب ریش
۴۱۷	۷۵. یک وجبی
۴۲۱	۷۶. یک وجبی و سگش
۴۲۵	۷۷. یوسف شاه‌پریان و ملک احمد
۴۳۷	۷۸. یوسف و زلیخا
۴۴۱	۷۹. یه کلاغ شد چهل کلاغ (۱)
۴۴۵	۸۰. یه کلاغ شد چهل کلاغ (۲)
۴۵۷	۸۱. یه گوگ، یه چاپول
۴۶۱	فهرست منابع و مآخذ. جلد شانزدهم

هالو رمضان (۱)

آنچه در این روایت می‌خوانید، بخشی از روایت مفصل‌تری است که در آن سه برادر یا دوست باهوش از علائم و نشانه‌های موجود به واقعیات پنهان پی می‌برند. آنها در هنگام پی‌بردن به رازها یا افشا کردن واقعیات پنهان از نوعی «نظم» در سخن گفتن استفاده می‌کنند. سرگرم‌کنندگی این نوع روایات نیز در همین سخنان «منظوم» است. اما به نظر می‌رسد در پشت «نظم» زیبایی، سازندگان قصه به این نکته نظر داشته‌اند که: راه به سامان کردن امر، نظم و نظام است!

سه تن بودند که روزگار مالی‌شان خوب نبود. گفتند چه کنیم چه نکنیم؟ شور تیندند (= مشورت کردند) که بروند شهر دیگری و کار بکنند. «دست‌گوگری»^۱ به هم دادند و رفتند تا رسیدند به همان شهری که کار در آن زیاد بود. ماندند و شروع کردند به کار کردن. گذشت تا خیلی. یک روز افتادند به صرافت این‌که ما حالا خیلی وقت است که کار می‌کنیم باید حساب کنیم که چقدر پس‌انداز کرده‌ایم تا یک مقداری بفرستیم برای زن و بچه‌مان! شب که شد نشستند حساب کردند. دیدند نه بابا هیچی ندارند. هرچه کار کرده بودند خرج روزگارشان شده بود. زدند توی سرشان که ای داد و بیداد؛ پس ما هی می‌خوریم و هیچ نمی‌فهمیم. چه کنیم چه نکنیم؟ یکی‌شان گفت: «عمون نباشید، من یک جواهر فروشی می‌دانم

نشستند. تعارفشان کردند. کباب هم گذاشتند جلوی‌شان. گرم گرفتند و جابخوش کردند. یک چند که گذشت هالو رمضان رفت جلو گفت: «جاهلان^۱، خیلی خوش آمدید! شماها کی هستید؟ تا حالا خدمت شما نرسیده‌ام!» گفتند: «مگر تو هالو رمضان نیستی؟» گفت: «چرا!» گفتند: «مگر تو تریه جواهر ما را از توی غار ورنداشتی و آمدی؟» هالو رمضان گفت: «من یک چیزی از شما می‌پرسم اگر گفتید چیست من حرفتان را قبول می‌کنم!» گفتند: «بپرس.» گفت: «یک میز بیاورید بگذارید وسط مجلس. یک سینی و یک دُوری^۲ هم بیاورید.» آوردند. «هالو رمضان دُوری را گذاشت توی سینی و پنهانی طوری که کسی نبیند و نفهمد یک نارنج و دو لیمو هم گذاشت توی آن یک پرده هم کشید روی آنها. بعد گفت بگویید ببینم زیر پرده چه هست؟ اوّلی گفت: «گرد است! گرد است مثل گردو!» دومی گفت: «یک نارنج و دو لیمو!» سومی گفت: «هالو رمضان و رخیز تریه جواهر را بیاور بگذار تا قسمتش کنیم.» هالو رمضان هم که دید جای انکار ندارد رفت و تریه جواهرات را آورد. قسمتش کردند بین چهارتاشان.

- هالو رمضان

- افسانه‌های لری - ص ۱۳۰

- گردآورنده: داریوش رحمانیان

- راوی: علی‌آقا طهماسبی، ۹۵ ساله، ساکن مسجد سلیمان، نقل از سیدی از اهالی

بیدبلند باغ ملک، با سپاس از آقای رضا باقری

- نشر مرکز، چاپ اول ۱۳۷۹

(= می‌شناسم) که جواهر زیاد دارد. می‌شود که بکنیمش^۱. گفتند: «کجاست؟» گفت: «توی شهر! صبح با هم می‌رویم می‌بینیمش.» صبح پاشدند رفتند جواهرفروشی. دیدند و پسندیدند و برگشتند. شب که شد سه تایی با هم رفتند و جواهرفروشی را کردند.

پروچ^۲ را کردند جواهر و فرار کردند از شهر آمدند بیرون. کوه به کوه رفتند تا رسیدند به یک غار. خسته که بودند گفتند: «همین جا بگیریم بخوابیم.» گرفتند و خوابیدند. اما قرار گذاشتند که یکی یکی تا صبح بنشینند به کشیک. اوّلی که نشست به کشیک خوابش برد. در همین میان یک شکارچی از آنهاجا رد می‌شد و از دم غار گذشت. دید سه نفر توی غار خوابیده‌اند. نگاه کرد دید یک تریه^۳ هم دارند. هواش راند به تریه^۴. برداشت و رفت.

مردان صبح که پاشدند دیدند تریه نیست. زدند توی سرشان که ای وای چه شده؟ تریه را که برده؟ او به این گفت و این به آن تا این که آن یکی که نشسته بود به کشیک، گفت: «آقا مرا خواب بُرد. حتماً وقتی مرا خواب برده کسی آمده و تریه را برده.» گفتند: «چه کنیم.» گفت: «بیا بید تجا^۵ کنیم ببینیم چه می‌شود.» خلاصه نشستند دور هم و تجا کردند. اوّلی گفت: «هونس و هونس^۶» دومی گفت: «خانه‌اش توی همدان است.» سومی گفت: «اسمش هالو^۷ رمضان است.» گفتند پس بلند شوید برویم تا دیر نشده!

پاشدند و دشت به دشت و کوه به کوه رفتند تا رسیدند به همدان. پُرسان پُرسان رفتند خانه هالو رمضان را جستند. فهمیدند که بله، هالو رمضان کدخدای همدان است. رفتند توی خانه‌اش دیدند به‌به کباب است و بزن و بکوب!

۱. کندن، مجازاً به معنی دزدیدن و بُردن ۲. Horj خورجین، توبره

۳. Torbā توبره، کیسه

۴. هواش به تریه یعنی یواش رفت به طرف توبره.

۵. Tejā، در پی کسی گشتن، تجا کردن یعنی کسی را جستجو کردن.

۶. هونس و هونس یعنی اوناهاش اوناهاش. در گویش لُری بختیاری «ش.» «س» تلفظ می‌شود مثلاً می‌گویند «خوس» یعنی خودش. البته همواره این‌گونه نیست.

۷. Hālu خالو، دایی